



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۲/۲۰

حامد نوید

گزارش کوتاهی از سفر انگلستان و فرانسه

با ابراز قدردانی از محبت، بزرگواری و پشتیبانی هموطنان گرامی، بخصوص دست اندرکاران گرانقدر نشریه وزین آریانا افغانستان آنلاین، اینک گزارش کوتاهی از سفرم را به انگلستان و فرانسه در ارتباط به تثبیت حقوق فرهنگی افغانستان برای دوستداران فرهنگ و ثقافت ملی کشور درین مختصر به عرض میرسانم:

با آنکه در گرد هم آیی مورخه ۲۲ ماه جنوری در کانون ممالک آسیایی Asia House باید در مورد سنگ لاجورد افغانستان و تجلی آن در هنر بین النهرین، مصر باستان و استفاده از رنگ گرانبهای لاجوردی Ultramarine Blue (رنگ آبی ماورای ابحار) ساخته شده از گرد لاجورد بدخشان که برای نخستین بار در سده های دوم تا پنجم میلادی در افغانستان کشف شد و نمونه های آنرا در نقاشی های دیواری بامیان مشاهده نموده میتوانیم و اینکه چگونه این رنگ گرانبها قرنهای بعد در هنر عصررنسانس اروپا بکار رفت، معلوماتی ارائه میداشتم، ولی در آغاز صحبت در مورد اینکه ساحه کنونی افغانستان از نگاه جغرافیای فیزیکی و ساختار طبیعی و همچنان از نگاه موقعیت آن در قلب قاره آسیا ساحه خاص و متمایزی از مدنیت های همجوار بوده، بحث را آغاز کردم. بدین معنی که افغانستان کنونی، در ساحه جنوب غربی قاره آسیا بین ۲۹ درجه و ۲۲ دقیقه و ۳۸ درجه و ۲۹ دقیقه عرض البلد شمالی؛ و ۶۰ درجه و ۲۸ دقیقه طول البلد شرقی واقع است. در شمال آن در ماورای رود آمو فلات آسیای مرکزی، در جنوب حوزه سند با اقلیم متفاوت موقعیت دارد. در شرق آن دیوار مرتفع پامیر بالای خط ۷۵ تا ۸۰ درجه طول البلد آنرا از سرزمین چین مجزا میسازد؛ در غرب آن در آنسوی خط ۶۰ درجه طول البلد، کویر بزرگ یا (دشت نمک)، صحرای لوط و دشت کرمان قرار دارد که از لحاظ ساختار طبیعی بخشهای شرقی ایران امروزی را از سرزمین آبخیز افغانستان تفاوت کلی میبخشد.

اگر به نقشه پایین نظری ببیندازیم دیده میشود که در شرق و غرب خط ۶۰ درجه طول البلد شرقی دو حوزه مشخص جغرافیایی وجود دارد. در شرق کوه پامیر، البرز بلخ، سلسله جبال هندوکش شمالی و جنوبی، کوه بابا تا فیروز کوه، با رود های خروشان که از آن سرازیر میشود، چون زنجیری پیوسته بهم ستون فقرات ساحه کنونی افغانستان را تشکیل میدهد.

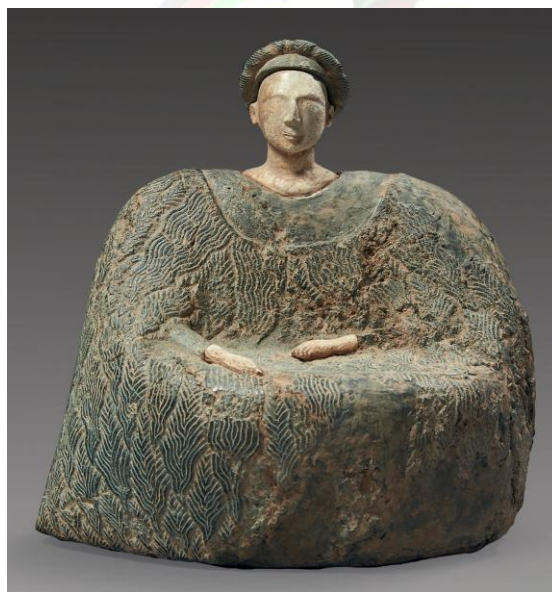


نامهای این رود های خروشان در روگیدا ذکر یافته؛ و ساحه ایکه افغانستان امروزی را احتوا میکند در متون اوستایی بنام سرزمین رود های مقدس یاد گردیده است که اناهیتا فرشته نگهبان آن بود، اما در فرهنگ بین النهرین الهه محافظ رود های دجله و فرات بنام عشتار یاد میشد؛ و تقریباً ۸ قرن بعد در عهد ساسانیان هنگامیکه آیین زردشتی دین رسمی فارس شد موبدان این آئین عشتار را بمثابة اناهیتا تعبیر کردند. بدیهست که از نگاه فرهنگی وساختار جغرافیایی شهر تیسفون پایتخت ساسانیان واقع در عراق امروزی، تفاوت های کلی از فرهنگ و تمدن گسترده از سغدیانه و بخدی تا اراکوزیا (کندهار) و ایتمنت (هلمند) داشت. زیرا در غرب خط ۶۰ درجه طول البلد، در آنسوی حوزه هریوا و هلمند، ساحه بزرگ بایر و لامزروعی تا دامنه های شرقی کوه زاگروس امتداد دارد که این ساحه بایر و لامزروع ایندو حوزه جغرافیایی را از هم مجزا میسازد. از جانب دیگر فلات فارس در جنوب غرب کوه های زاگروس و شرق رود دجله موقعیت دارد که از نگاه مطالعات جغرافیایی شامل فلات مرتفع آریانا و یا به قولی "پشته ایران" نمیگردد. هرچند تاریخ نگاران ایرانی و برخی از خاورشناسان طرفدار آنها ساحه فارس یعنی خاستگاه سلسله هخامنشیان (۵۵۰ تا ۳۳۰ ق.م.) و شاهان ساسانی (۲۲۴ تا ۶۴۲ میلادی) را مهد "ایران بزرگ" و "ایران زمین" معرفی میدارند، اما از نگاه جغرافیایی این ساحه شامل فلات هموار بین النهرین و شبه جزیره عربستان است. ازینرو این ادعا که گویا ساحه گسترده از سواحل شرقی مدیترانه تا دامنه های پامیر، همه حوزه تمدنی ایرانزمین است و مرکز آن پارس بوده مقرون به حقیقت نیست. زیرا بنا بر

مندرجات اوستا آریانا و یجه یا آریانای باستان سرزمینی بود که از زمرة ۱۶ شهر این حوزه تمدنی ۱۲ شهر آن در داخل جغرافیای فعلی افغانستان واقع است. چهار شهر دیگر آریانا و یجه که بیرون از سرحدات فعلی افغانستان قرار دارد عبارت است از: **سغدیا** در تاجکستان امروزی، بخشهای ایالت **گنده هارا** در پاکستان فعلی در (سوبه خیبر پشتونخواه) و **وهرکان** و **راگه** در ایران امروزی که آنهم در ایالت پرتوه موقعیت داشته نه در پارسه خاستگاه هخامنشیان.

بهرحال درملاقاتم با یکی از متصدیان موزیم برتانیای که وظیفه اش نامگذاری آثار تاریخیست پیشنهادم این بود تا خاورشناسان آنکشور در ارتباط به نامگذاری آثار تاریخی افغانستان در موزیم برتانیای British Museum و کتابخانه برتانیای British Library دقیق تر بوده و عمومیت گرایى هایی را که باعث ایجاد ابهامات تاریخی میگردد، با دید اکادمیک دو باره نگرى کنند.

بطور مثال پیکره های سنگی شاهزاده خانمهای باختری، مربوط حوزه تمدنی گسترده از بلخ تا مرو و BAMAC که قدمت آن به هزاره دوم پیش از میلاد میرسد در دسته بندی عمومی هنر "ایران باستان" مبهم و نادرست است. زیرا پیکره های شهزاده خانمهای باختری حد اقل شش قرن پیش از رویکار آمدن هخامنشیان که مبداء تاریخ "ایران باستان" شناخته میشود ایجاد گردیده است.



پیکره سنگی شهزاده خانم باختری هزاره دوم پیش از میلاد

بهمین ترتیب نامگذاری آثار باختری یا (**گنجینه زرین رود آمو**) که در موزیم برتانیای بنام Oxus Treasures یاد میگردد، درزیر چتر هنر هخامنشی از نگاه سبکهای هنری مختلفی که درین گنجینه وجود دارد، عمومیت گرایانه و غیردقیق میباشد. زیرا تمام آثار این گنجینه طلایی به استثنای چند سکه و چند پارچه زیور همه هخامنشی نیستند. این نوع نامگذاری بیانگر اغماض عمومی در برابر فرهنگ غنی یکی از کهنسال ترین تمدن های جهان یعنی بلخ باستان است. بیننده ایکه به سبک های هنری مدنیت های منطقه وارد باشد، با یک نظر در می یابد که شیوه کار آثار باختری از سبک هنری مروج در بین النهرین و فارس تفاوت کلی دارد. درینجا تمثال نگهبان باختری را

که بالای ورقه از طلا ایجاد شده و البته اندازه آن بسیار کوچکتر از پیکره های دیواری سربازان هخامنشی و آشوری میباشد، از نگاه پرداخت هنری، محتوا و سبک کار به مقایسه میگیریم.



تصویری از نگهبان باختری، سرباز هخامنشی و سرباز بابلی

درین تصاویر به وضاحت دیده میشود که سبک لباس، بخصوص موزه های بلند، کلاه و ریش نگهبان باختری که به گمان اغلب خمچه های بهم بسته برسمن را در دست دارد، از سربازان نیزه بدست هخامنشی و آشوری، مربوط تمدن بین النهرین و فارس بسیار متفاوت است و خصایل فرهنگی سرزمین دیگری یعنی بلخ عصر اوستایی را بازگو میکند. زیرا برسمن به ساقه های بهم بسته شده درخت انار اطلاق می یابد که توسط آن عصاره گیاه سوما بر مجمر آتش در طی مراسم خاص مذهبی پاشیده میشد. این رسم، نخست در بلخ کهن در عهد گشتاسب رواج داشت که در آن عصر حتی خبری از دولت هخامنشی فارس نبود.

درموزیم برتانیه درمورد آثار ادوار اسلامی افغانستان نیز اغماض های زیادی صورت گرفته و اکثر آثاریکه از غزنه، هرات و بلخ بدست آمده بنام هنر فارس و ایران نامگذاری گردیده که معلومات نادرستی را برای عامه مردم ارائه میدارد. بطورمثال آفتابه بسیار ظریفیکه با آب طلا و نقره ملمع کاری شده و در قرن پانزدهم بدست صنعت گران چیره دست هرات در آنشهر باستانی در عهد تیموریان ایجاد شده دربخش عمومی آثار هنری فارس و ایران در معرض نمایش قرار دارد؛ در حالیکه درین دوره دولت مستقلی درجغرافیای کنونی ایران؛ که پس از سال ۱۹۳۵ به این نام یاد شد وجود نداشت و هنوز دولت صفویان که در آغاز قرن شانزدهم ذریعه اسمعیل صفوی تأسیس گردید پا به عرصه وجود نگذاشته بود.



آفتابه نهایت ظریف عصر تیموری هرات، موزیم برتانيا

اما آنچه باید تصحیح آنی گردد نامگذاری آثار ذیقیمت بودایی کشف شده از ننگرهار بنام کشور تازه ایجاد شده پاکستان زیر عنوان هنرگنده هارا میباید که به اساس مؤثق ترین اسناد تاریخی اسم باستانی کندهار و همچنان نام ناحیه ای در دهانه خیبر در ۱۷ کیلو متری جنوب جلال آباد است. در هنگام تسلط برتانيا بر نیمقاره هند، مردم پنجاب تمام سرزمینهایی را که در شمال رود اتمک قرار داشت بنام گندهارا یاد میکردند و ازینرو محققین برتانیوی در قرن نهم آثاربودایی ایرا که در ناحیه خیبر و سوات دیدند بنام هنر گنده هارا یاد کردند. درحالیکه این سبک هنری از سرخ کوتل واقع در ولایت بغلان تا بامیان و پروان، از کاپیسا و کابل تا لوگر، ننگرهار و پارشه پورا (پشاور) درعهد امپراتوری کوشانیها از سده دوم تا پنجم میلادی گسترش داشت. آلفرد فوشه Alfrer Foucher بزرگترین مؤرخ و باستانشناس فرانسوی خاستگاه هنر بودایی ایندوره را بلخ باستان میداند، که بنا بر تحقیقات علمی، ادامه هنر هلنستیک باختری میباید. یعنی درطی سده ها از شمال هندوکش بسوی حوزه سند و شمال نیمقاره هند گسترش یافته است.

درکتاب رهنمایی که توسط سینت سمپسن Saint John Simpson معاون نگهداری آثار تاریخی شرق میانه در موزیم برتانيا در مورد تاریخ فرهنگ افغانستان نگاشته شده، نویسنده با نگاه گذرایی با تأسی از دیدگاه عمومیت گرایانه خاورشناسان قرن نهم، اعتبار اکثر آثار هنری تاریخی افغانستان را یا به ایران و هند و یا پاکستان داده است.

بطور مثال در معرفی یکی از آثار نهایت گرانبهای افغانستان کشف شده از ولایت باستانی ننگرهار چنین آمده:



"هنر گنده هارا، پاکستان، جعبه طلایی هشت ضلعی کشف شده از جلال آباد، موزیم برتانيا"

البته اگر دیگران در مورد آثار تاریخی ما مینویسند و در مقابل کسی نیست تا با ارائه اسناد موثق از حقوق فرهنگی افغانستان دفاع نماید، موضوع بهمین منوال ادامه خواهد یافت. متأسفانه در مدت کوتاهی که در لندن بودم موفق نگشتم تا با اشخاص کلیدی موزیم برتانيا صحبتی داشته باشم به استثنای خانم جوانیکه یکی از اعضای موزیم بود و از نگاه تیوری قناعت داشت که در مورد آثار تاریخی افغانستان اغماز هایی صورت گرفته، ولی اظهار داشت که این موضوع باید بگونه رسمی مطرح شود.

فرصت کوتاه بود و هوا سرد، اما جای مسرت این بود که آتشه فرهنگی سفارت افغانستان در لندن، آقای نوید نورمل، جوانی با هوش و وطندوست، برایم وعده داد که موضوع را پیگیری نموده و خواهد کوشید تا بخش آثار تاریخی افغانستان در داخل موزیم برتانيا به طور مستقل ایجاد شود. اینجانب این عمل وطنخواهانه را از صمیم قلب استقبال نموده و اگر دری راه کاری از دستم ساخته باشد در خدمت حاضر خواهم بود.

بهر حال در پاریس آثار تاریخی افغانستان در «موزیم گیمه» قرار دارد و از آنجاییکه به اساس قرار داد رسمی میان دولت افغانستان و هیأت باستانشناسی فرانسه از عهد امانی تا امروز در معرض نمایش است همه بنام افغانستان ثبت بوده و مشکلی در زمینه موجود نیست، اما در مورد آثار افغانستان در «موزیم لوور» متیقن نیستم که موضوع از چه قرار است. زیرا متأسفانه بخشیکه باید آثار افغانستان در آن میبود در روزیکه به لوور رفتیم مسدود بود. ازینرو گزارشی در مورد ندارم، ولی آنچه در سفر پاریس موجب مسرت بی پایان من شد دیدار دوباره با شخصیت گرامی، فرهیخته و بزرگوار جناب نوری صاحب پس از سالهای زیاد بود که نمیدانم با چه زبانی از آنهمه مهربانی، مهمان نوازی و لطف شان اظهار سپاس کنم جز اینکه صمیمانه ترین مراتب احترام و ارادت خود را به خدمتشان تقدیم نمایم.

باعرض حرمت حامد نوید،